

توده جدید؟

نوشته: یوران تربورن
برگردان: رضا جاسکی

مبانی مقاومت اجتماعی

نقد سرمایه داری، در صورتی که بخواهد معنای سیاسی بیابد، بایستی مبانی اجتماعی داشته-و یا پیدا کند. عمده ترین نقد، از قرن نوزدهم تا قرن بیستم، «مسأله کارگران» نامیده میشد که پایه توده‌ای آن در طبقه کارگر در حال رشد یافت میشد. این نه فقط مسأله‌ای برای سازمانهای کارگری در حال ظهور و گاهی اوقات هواداران لیبرال‌ش، بلکه نیز افکار محافظه کارانه بود؛ حتی فاشیست‌ها، خشن ترین دشمنان جنبش کارگری، سازمانهای خود را بر اساس نمونه آن شکل دادند. کارگران صنعتی، مرکزیت خود را تا سالهای ۱۹۷۰ حفظ کردند. پس از آن یک پایگاه اجتماعی دیگری برای مبارزه ضد سرمایه داری در جنبش‌های ضد سرمایه داری ظهور کرد و حول مسأله آزادی ملی و بر علیه «توسعه وابستگی» امپریالیستی بسیج شد. ولی در طی سی سال گذشته، صنعتی سازی در شمال متوقف شده و راهپیمایی و مارش کار به پیش، جهتی معکوس گرفت؛ در اینجا، «دیالکتیک بزرگ»-یعنی: برخورد و تضاد فزاینده بین کاراکتر اجتماعی نیروهای مولده و مالکیت خصوصی- متوقف شده است. در عین حال، صنعتی سازی کشورهای پیشرو در جنوب در طی همین دوران، بر خلاف نظریه معتبر گذشته وابستگی، اکنون تا حد زیادی به معنای امکان توسعه سرمایه داری در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین درک میشود. بنابراین، آیا امروز، نیروهای اجتماعی در حال رشدی که از نظر عمل‌کرد هم‌تراز طبقه کارگر سازمان یافته و یا جنبش‌های ضد استعماری قرن بیستم باشد، وجود دارند؟ کاملاً واضح است که در حال حاضر، هیچ قشر ضد سرمایه داری قابل توجه وجود ندارد- که خود یک وضعیت منحصر بفرد برای سرمایه داری در طی ۱۵۰ سال گذشته محسوب میشود. اما، اگر ما نه به جنبش‌های ضد سرمایه

داری، بلکه به شکل های توده‌ای که بطور بالقوه می‌توانند سرنوشت توسعه سرمایه داری معاصر را رقم زنند نگاه کنیم، نیروهای اجتماعی مهمی پا به صحنه گذاشته اند. ما میتوانیم بین چهار نوع نیروی متفاوت، تمایز قائل شویم.

از حاشیه

اولین نیروی بالقوه منتقد اجتماعی، که شامل گروه‌های پیش سرمایه داری میشود، در برابر مؤسسات بزرگ تجاری مقاومت می‌کند. در اینجا مردمان بومی، که اخیراً تا حدی قدرت گرفته اند، موضوع اصلی هستند. آنها از نظر سیاسی بیش از همه در اند آمریکا و در هند اهمیت دارند، اما در طول جنوب حضور داشته و شبکه‌های بین‌المللی خود را توسعه داده اند. آنها بجز در محل و منطقه، از نظر عددی و منابع، وزنه سنگینی محسوب نمیشوند؛ اما مبارزات آنها میتواند با جنبش های مهم و گسترده‌تر مقاومت هم صدا شود. آنها در حال حاضر در بولیوی نیروی قابل تکیه و یکی از مولفه های اصلی دولت ائتلافی محسوب میشوند. آنها در هند هسته اصلی شورشهای بزرگ هستند؛ و در هر دو مورد توسط سازمان دهندگان جنبش سنتی کارگری سازمان دهی میشوند-در بولیوی توسط معدنکاران سوسیالیست بیکار که به کشت کوکا روی آورده، و در هند مرکزی توسط انقلابیون حرفه‌ای مائونیست سازمان دهی می‌گردند. دومی ها، در هند، دچار ضربه شدیدی گشته، اما شکست نخورده و یا نابود نشده اند. در مکزیک، زاپاتیست ها هنوز منطقه لاکاندونا در چیاپاس را در دست دارند. اما چنین بسیجی میتواند دو پهلو و متناقض باشد: در بنگال غربی کمونیستی، دهقانان ضمن دفاع از املاک خود در برابر پروژه های توسعه گرانه صنعتی، چرخش به سوی حکومتی به سبک چینی را نیز مسدود نموده و رژیم را راستگرا را به سمت قدرت سوق دادند.

دومین نیروی منتقد، و تا حد زیادی اضافی سرمایه داری، از صدها میلیون دهقان بی زمین، کارگر فصلی و فروشنده خیابانی، که تشکیل دهنده جمعیت زاغه نشین گسترده ای در بخشهایی از افریقا، آسیا و امریکای لاتین هستند، ساخته میشود. (معادل آنها در شمال میتواند جوانانی، هم بومی و هم مهاجر، که بطور فزاینده ای به حاشیه رانده شده و بدون پیوند شغلی هستند، باشد.) آنها بطور بالقوه، سرچشمه اصلی بی ثباتی سرمایه داری هستند. اکثر مواقع خشم پامال شده و خشونت این لایه‌ها،

انفجارگونه و اغلب نیز وحشیانه، به شکل قتل عام قومی یا خرابکاری اشوبگرانه خود را نمایش می دهد. هر چند که، این «نفرین شدگان زمینی» در مبارزات بر علیه اخراج و برای دسترسی به آب و برق نیز شرکت می کنند. آنها نقش مهمی در شورشهای اعراب در سال ۲۰۱۱ و اعتراضات ضد ریاضتی، ضد حکومتی در امتداد مدیترانه شمالی و سواحل دریای سیاه-یونان، اسپانیا، بلغارستان، رومانی-بازی می کنند. تحت چه شرایطی ممکن است این نیروها با نوعی الترناتیو اجتماعی-اقتصادی حیاتی مرتبط شوند؟ واضح است که هر الترناتیو منتقد، میبایستی بطور مستقیم با نگرانی‌های اساسی آنها-هویت جمعی وجودی آنها و ابزار امرار معاش آنها-رابطه برقرار کند. این امر نیازمند توسعه شیوه‌های ارتباطی برای رسیدن به عمق این افشار مردمی، با ایجاد رهبران کارزماتیک و بوسیله شبکه‌های ارتباطی وسیع، چه شخصی و چه الکترونیکی، است. آنان بویژه به مثابه جمعیت شهری بعید است که سازماندهی شوند؛ این نیروی منتقد بالقوه بدون یک حادثه تحریک‌کننده موضعی، که بطور طبیعی از قبل غیر قابل پیشگویی است، به صحنه عمل نخواهد دوید.

البته، دیالکتیک روزمره دستمزد-کار سرمایه داری، هنوز بخوبی با ماست، حتی اگر از نظر جغرافیایی دوباره پیکربندی شده است. طبقه کارگر صنعتی در شمال بسیار ضعیف باقی می‌ماند برای آنکه بتواند دعوت به جنگ ضد سرمایه داری کند؛ اما ریاضت اقتصادی و یورش های سرمایه داری، اعتراضات کوتاه مدت ایجاد می کند، مثلا در فرانسه در جایی که نیروی کار سازمان یافته در سال ۲۰۱۰، تهدید به اختلال در توزیع گاز و بنزین کرد و در سال ۲۰۱۲ کارگران فولاد کارخانجات را اشغال نمودند. کارگران جدید تولیدی در چین، بنگلادش، اندونزی و جاهای دیگر در جنوب موقعیت بهتری برای طرح مطالبات ضد سرمایه داری دارند، اما موقعیت آنان بخاطر عرضه وسیع نیروی کار تضعیف می شود و از همین حالا نیز الگوی اشتغالی بخش خدمات که بیشتر از هم مجزا هستند، از آنها سبقت گرفته است. تلاش‌های مکرر برای تشکیل احزاب کارگری، از نیجریه تا اندونزی، به شکست انجامید؛ در طی سی سال گذشته تنها حزب کارگر برزیل موفقیت داشته است. هم کره جنوبی و هم افریقای جنوبی دارای جنبش‌های مهم کارگری مبتنی بر اتحادیه های کارگری هستند، اما هر دو آنان از فقدان خواسته‌های سیاسی قوی رنج می‌برند: اتحادیه های کارگری، در افریقای جنوبی تحت الشعاع حکومت کنگره ملی آفریقا قرار گرفته اند، و در کره

جنوبی توسط درگیری‌های جناحی تضعیف گشته و بر اثر آنها یک پروژه عالی گسترش حزب متحد چپ در اواخر سال ۲۰۱۲ نقش بر آب شد. در حالی که مبارزه طبقاتی در جنوب برای افزایش دستمزد، و تا حدی برای کم کردن شرایط وحشتناک کاری، موفقیت آمیز بوده است، اما بعید بنظر می‌رسد که به یک مبارزه طلبی سیستماتیک تری گسترش یابد. در شرق آسیا، بطور مشخص، سرمایه داری صنعتی سطح مصرف بالاتری دارد، سطحی که برای اقتصاد کمتر در حال توسعه اروپایی، زمان بسیار طولانی‌تری طول کشید. درست است که حضور حکومت حزب کمونیست در چین و ویتنام به معنی آن نیست که چرخش ضد سرمایه داری غیر قابل تصور است و اگر تلاش بشود امکان‌پذیر می‌باشد. با این حال برای آنکه چنین اتفاقی بیافتد نیاز به هم توقف رشد اقتصادی و هم بسیج مؤثر طبقه کارگر بر علیه نابرابری عظیمی که سیستم حاضر ایجاد نموده و «هارمونی» و انسجام اجتماعی سرمایه داری کمونیستی را با خطر مواجه کرده است، می‌باشد. این سناریو قابل تصور ولی حداقل در کوتاه مدت، تقریباً محال است. سناریوی بیشتر امیدوار کننده و محتمل، مربوط به مبارزات در محل کار و جامعه برای مسکن، بهداشت، آموزش و حقوق مدنی می‌باشد.

توده یقه سفید

اکنون نیروی اجتماعی بالقوه منتقد چهارم می‌تواند در دیالکتیک پلاریزه سرمایه داری مالی امکان ظهور یابد. لایه‌های طبقه متوسط، و مهمتر از همه دانشجویان، نقش هدایت‌کننده را در جنبش‌های سال ۲۰۱۱ -اسپانیا، یونان، مشرق عربی، شیلی و همچنین اعتراضات ضعیف‌تر اشغال (Occupy) در شمال آمریکا و شمال اروپا - و اعتراضات ترکیه و برزیل در سال ۲۰۱۳ بازی کردند. این فوران اشفشانی، هر دو طبقه متوسط و جوانان مردمی، و در بعضی موارد والدین آنها را نیز، بر علیه فساد، انحصار و قطبی شدن سیستم سرمایه داری، به خیابانها کشانید. آنها نتوانستند به قدرت سرمایه خدشه ای وارد کنند، هر چند که در سال ۲۰۱۱ دو دولت را ساقط نمودند. اما این میتواند تمرینی برای درام‌های آینده باشد.

در دهه گذشته، گفتمان در مورد طبقات متوسط جدید به صورت یک بهمن

رشد کرده است. در و حول افریقا، آسیا و امریکای لاتین عمدتاً پیروزمندانه- در شرق اروپا اغلب با احتیاط بیشتر- از ورود بازارهای بزرگ مصرف کنندگان مشکل گشا تمجید می شود. درست و یا غلط، همیشه بحث طبقه از نظر اجتماعی بسیار مهم است، و از این رو موج جهانی گفتمان طبقه متوسط، نشانه قابل توجهی از گرایش دهه ۲۰۱۰ است. در اکثر موارد این نکته‌ای مربوط به دیالکتیک اجتماعی انتقادی نیست؛ بلکه برعکس، عمدتاً آن، پیروزی مصرف را تحسین می کند. طبقه کارگر در حال حذف شدن از اسناد حزب کمونیست چین و ویتنام است، در حالی که در اروپای تحت رهبری آلمان، ایده‌آل یک «جامعه طرفدار کار افرینان» جای تصویر «جامعه دستمزد بگیران» اواسط قرن بیستم را گرفته است. بطور کلی مفسران سیاسی، طبقه متوسط را به مثابه پایه نوید دهنده اقتصاد «سالم» و دمکراسی لیبرالی به شمار می آورند؛ هر چند که اقتصاددانان متفکر، بویژه در برزیل، بر شکنندگی «طبقه میانی» تأکید داشته و خطر همیشگی فقری که تعداد زیادی از آنان در معرض آن قرار دارند را یادآوری میکنند. برعکس، لحن حاکم در ایالات متحده، نگرانی در مورد نزول وضعیت اجتماعی و وزن اجتماعی طبقه متوسط میباشد. اروپای غربی کاملاً الگوی مشایه را دنبال نکرده است؛ در اینجا، مفهوم طبقه متوسط همواره نسبت به آمریکا و یا آسیا-از جمله چین پُست مائونیست- بیشتر محاط شده است، چرا که دراروپا بحث حضور طبقه کارگر تثبیت شده است. در حال حاضر در خارج از اروپا، مفهوم جدید طبقه متوسط، شامل انبوه جمعیت بین بسیار فقیر و بسیار ثروتمند میباشد، یا با استفاده از خط فقر اغلب همه آنها، منهای دارندگان درآمدهای ۲، ۴، یا ۱۰ دلار در روز در محدوده پایین و از محدوده بالا، منهای ثروتمندهای ۵ و یا ۱۰ درصدی بالا، هستند. برعکس طبقه کارگر صنعتی، مجموعه ناهنجار شناخته شده به عنوان «طبقه متوسط»، حامل رابطه خاص تولیدی نبوده و یا پناه بر تمایلات رشد ویژه- ای، بجز خواست مصرف، نمی برد. با این حال، طبقه متوسط- و یا بخش قابل توجهی از آن- همانطور که تابحال نشان داده است، با توانایی- اش برای تبدیل شدن به یک بازیگر سیاسی مهم، و نیز برتری وی که با نزول و یا بهم ریختگی پرولتاریای صنعتی رشد میکند، تعریف میگردد. رشد طبقات متوسط در جنوب جهانی درخور توجه ویژه ای است، چرا که آنها می‌توانند در تعیین گزینه های سیاسی نقش حیاتی بازی کنند. دقیقاً به خاطر عدم تعین اجتماعی طبقات متوسط، بار آنها می‌تواند در جهت های مختلف و نیز متضاد پرتاب شوند. طبقه متوسط بسیج شده،

نیروی عمده حمایت از کودتای پینوشه در شیلی بود، مدتی بعد هم‌تایان ونزوایلی شان از تلاش ناموفق برای سرنگونی هوگو چاوز در سال ۲۰۰۲ حمایت کردند، و شش سال بعد، پولداران «پیراهن زرد» بانکوکی، دولت تایلند را ساقط نمودند. همانطور که تاریخ اروپای قرن بیستم نشان می‌دهد، طبقه متوسط، نیروی ذاتی برای دموکراسی نمی باشد. با این حال، ان منبع فشاری برای تغییرات دموکراتیک بوده و نقش مهمی در سالهای ۱۹۸۰ در تایوان و کره جنوبی-شانه به شانه کارگران صنعتی-و در اروپای شرقی در ۱۹۸۹ بازی کرد. ان نیروی عمده در قاهره و تونس در سال ۲۰۱۱، و حامی اعتراضات خیابانی مردمی در یونان، اسپانیا، شیلی و برزیل در سالهای ۲۰۱۱-۲۰۱۳ محسوب میشود. نوسانات سیاسی طبقه متوسط به وضوح در چرخش شدید آن در مصر، از تحسین دموکراسی تا ستایش از نظامیان در سرکوب دگراندیشان، و نادیده گرفتن استقرار مجدد رژیم سابق منهای مبارک، دیده میشود.

اما مداخلات حیاتی نیروهای طبقه متوسط نیز می‌تواند خود را در صحنه انتخابات نشان دهد. در سال ۲۰۱۲، مکزیکو سیتی با جمعیتی معادل یک کشور متوسط اروپایی، برای چهارمین بار متوالی یک شهردار دست چپی را انتخاب کرد؛ نامزد موفق، میگوئل انجل مانسرا، تقریباً ۶۴ درصد از آرا را کسب نمود، که نمایانگر یک بلوک فراگیر مردمی میباشد. در هند، خط سیر ام‌ادمی(حزب عامه) هنوز مشخص نشده است. پیشرفت‌های قابل توجه حزب عامه و رهبر ان، ارویند کجریوال، به خاطر اتحاد جدیدی است که معترضین ضد فساد را بهم پیوند می دهد، انها درخواست دسترسی به آب و سایر خدمات عمومی دارند که لایه‌های بسیار گسترده‌تری می‌توانند از آن بهره مند شوند. این حزب در دهلی نو و نیز نُه حوزه از دوازده حوزه انتخاباتی «کاست های قانونی» را جارو کرد، برای آنکه بتواند قدرت پایتخت را در اواخر سال ۲۰۱۳ بدست گیرد-تا اینکه فقط ۴۹ روز بعد استعفا دهد، چرا که تلاش‌های قانونی آنان برای محدودیت اختلاس توسط دولت مرکزی متوقف شد. در اندونزی نامزد اصلاح طلب، جوکوی، در سال ۲۰۱۳ در کسب حکمروایی جاکارتا بر علیه هم سردمداران محلی و هم تبلیغات انتخاباتی فرقه ای مذهبی-معاون منتخب او یک مسیحی چینی بود- پیروز گشت؛ او بر اساس پلاتفرم گسترش خدمات آموزشی و بهداشتی، و نیز ترویج «شهرسازی کار ساز» در انتخابات شرکت نمود. در اینجا نیز، قدرت و اثر بخشی اتحاد طبقاتی-توانایی آن‌ها برای ارائه پیشرفت‌های ملموس برای توده مردم- را باید در آینده ارزیابی کرد.

تم انتقاد

بعد از کتاب بلیک، «کارخانجات شیطانی تاریک»، سرمایه داری - و بویژه سرمایه داری صنعتی - همیشه موضوع نقد فرهنگی بوده است. برای مدت طولانی، سیستم بسادگی از کنار چنین شکایاتی عبور می کرد، اما سال «۱۹۶۸»، پایان این بی‌اعتنایی بود. جنبشهایی که نماد این سال بودند، پیشرفت زیادی بر علیه خود سرمایه داری بدست نیاوردند، اما تأثیر عمده‌ای بر روابط اجتماعی داشتند: ساییدن مردسالاری و زن ستیزی، مشروعیتزدایی نژادپرستی نهادی، استحاله سلسله مراتب و تمکین - بطور خلاصه، ترویج برابری وجودی، بخصوص در اروپا و آمریکا. با این حال، تحولات فرهنگی بطور عمده توسط سرمایه داری پیشرفته، با صنایع تکنیکی بالا و در عین حال ساده و غیر تشریفاتی، موجی از مدیران زن، روند کلی حقوق همجنس گرایان و ازدواج هم جنسی، ارزش اجتماعی «بورژوازی غیر متعارف» و غیره، جذب میشود.

جنبشهای مبتنی بر نقد فرهنگی جامعه سرمایه داری یا برای محدودیت و تنظیم توسعه سرمایه داری و یا روشهای جایگزین زندگی ایجاد میشوند. بنظر میرسد که فرصت برای حداقل چهار نوع عمده جنبشهای انتقادی - فرهنگی در دهه های آینده، که هم روشهای «محدودیتی» و هم «جایگزینی» را می پوشانند، وجود دارد. از نظر تاریخی، تهدید انسجام اجتماعی که توسط سرمایه داری لجام گسیخته صورت میگیرد، مهمترین دلیل محدودیت است. در سالهای اخیر، مسائل محیط زیستی با عواقب ناخواسته صنعتی برای اکو سیستم هر چه بیشتر غیر قابل کنترل میگردد. در حال حاضر در میان «الترناتیوها»، هر گونه ارتباطی با سوسیالیسم معوق گذاشته میشود، اما چشم اندازه‌های دیگری بوضوح قابل تشخیص هستند، که بیشتر شباهت به کمونیسم مارکسی تا سوسیالیسم صنعتی قرن بیستم دارند. در حال حاضر، دو جنبش این چنینی را میتوان شناسایی کرد که حداقل به گونه نطفه‌ای وعده کیفیت بهتر زندگی در مقایسه با سرمایه داری را می دهند. اولین آن، که به بهترین نحو در آلمان بیان میشود، از تجربه کشورهای توسعه یافته شروع میکند، و تأکید بر «بعد از رشد» دارد. دومین آن، یک الترناتیو خاکی - اجتماعی ارائه میدهد و نیروی خود را از کشورهای غیر سرمایه داری جنوب میگیرد. ما به هر یک

از این‌ها به نوبه خود نگاه می‌کنیم. ابتدا، امروز انسجام اجتماعی برای نخبگان حاکمه نسبت به همتایان خودشان در قرن گذشته کمتر حیاتی است. سربازان مزدور بطور عمده جایگزین سربازان نظام وظیفه شده‌اند؛ رسانه‌های دسته‌جمعی کمک میکنند که انتخابات داخلی «قابل کنترل» گردند؛ عقل اقتصادی غالب بر آن است که سرمایه‌گذاران بین‌المللی تمایل و علاقه بیشتری برای ارائه رشد قائل هستند تا یکپارچگی توسعه. برای نخبگان شمال، انسجام قبل از هر چیز، فشار بیشتر بر مهاجران برای اضمحلال بیشتر که «هم‌امیزی» نامیده میشود، معنی می‌دهد. این کاملاً درست است که یک نگرایی رسمی در اتحادیه اروپا برای انسجام اجتماعی وجود دارد، اما در عمل این موضوع فقط به شکل جغرافیایی و نیاز به تأمین مالی پروژه‌های توسعه در مناطق فقیرتر درک میشود. در طول بحران کنونی، با تحمیل ریاضت سخت بر مردم جنوب اروپا، نگرانی رسمی کمی در مورد افزایش سطح محرومیت اجتماعی وجود داشته است. واضح است که دیگر انسجام ملی، کلید قدرت امپریالیستی محسوب نمی‌شود-چنانچه در قرون نوزدهم و بیستم، در انقلاب از بالای میجی ژاپن، و تلاش‌های کمتر موفق رژیم‌های جینگ چین تا امپراتوری عثمانی، انسجام ملی به مثابه پایه قدرت جغرافیای سیاسی مدرن پنداشته میشد. پس از جنگ دوم جهانی، توسعه منسجم سرمایه-داری ملی، بطور یکسانی هدف حاکمان منتخب ژاپن و نظامیان تایوان و کره جنوبی بود؛ این منجر به جوامع صنعتی گردید که در جهان سرمایه‌داری، بخاطر سطح پایین نابرابری اجتماعی نسبت به دولتهای رفاه اروپایی در رده دوم قرار داشتند. برای حاکمان جمهوری خلق چین، انسجام اجتماعی یک معیار تعیین‌کننده برای بازدهی سیاسی باقی ماند. نابرابری فوق‌العاده‌ای که در چین در طی ۳۵ سال گذشته ایجاد شده است-که بسیار متفاوت از خط سیر رشد سریع و مساوات طلبانه ژاپن، کره جنوبی و تایوان است- قبول تصویری که آنان از خود به مثابه «جامعه هارمونیک و همنوا» دارند را غیر ممکن میسازد. این ممکن است در مورد دیگر کشورهای دیگر جنوب نیز پیش آید.

از این رو محرومیت اجتماعی، نابرابری و از هم گسیختگی، پایه بالقوه انتقاد از پایین باقی می‌ماند، چنانکه جنبش‌های اعتراضی مکرر چند سال گذشته این موضوع را نشان داده‌اند. جوامع واقعاً موجود سرمایه‌داری، کاملاً منطق سرمایه را درک نمی‌کنند: در آن‌ها حوزه‌های غیر سرمایه‌داری، از جمله فضای همگانی و خدمات عمومی نیز وجود دارند. در حال

حاضر سرمایه داری کوشش دارد تمام حوزه های اجتماعی را مورد حمله قرار دهد-محدودیت، هر چند الزاماً نه لغو (حداقل هنوز نه)، هر چیز عمومی. این دخالت و مزاحمت، جریان مقاومت و دفاع از آنچه که همگانی و یا غیر کالایی است را بوجود می آورد. به تازگی گسترش جهانی این نوع جنبش مقاومت مشهود است: بر علیه خصوصی سازی آموزش عالی در شیلی و دیگر نقاط امریکای لاتین، بر علیه تجاری سازی فضای عمومی استانبول، و خشم خاموش اما با وجود این گسترده در مورد خصوصی-سازی مدارس و خدمات بهداشتی در سوئد.

کالایی شدن روابط اجتماعی و تضعیف نئولیبرالی هر گونه پندار منافع عمومی و یا احساس مسئولیت اجتماعی، فرصتی بزرگ برای فساد فراهم کرده است. حتی در کشورهایی چون سوئد که قبلاً توسط حکومت هایی با عادات قوی خدمات عمومی (هر چند که امروز این موضوع تحقیر میگردد) اداره میشدند، سایه معاملات عمومی-خصوصی همه گیر شده است. در جنوب، در جاتیکه فساد گسترده در بسیاری از کشورها، از جمله چین و ویتنام، سیستماتیک است، کمپین «دستهای پاک» هنوز تأثیر بسیار اندکی داشته است. در دهلی اعتراضات شکل جدیدتری بخود گرفت. تظاهرات سال ۲۰۱۱ توسط انا هزاره، که پس از فساد آشکاری که در رابطه با بازبهای کشورهای مشترک المنافع در سال ۲۰۱۰ صورت گرفت، منجر به راه اندازی حزب عامه شد. به احتمال زیاد، جنبش های دفاعی در مقابل فساد و بهره برداری تجاری از فضای همگانی و خدمات عمومی رشد خواهند کرد، هم به این دلیل که تحریکات چند برابر خواهد شد و هم اینکه اکنون مردم کمتر ملاحظه کرده، آگاهتر بوده و با استفاده از رسانه های اجتماعی اسانتر بسیج میشوند. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۲ ترکیه نمونه این قضیه بود. این اعتراضات-همراه با اعتراضات بر علیه بدهی و اخراج از خانه- بجز در مواردی که به بخشی از پیکربندی ها و اعتراضات گسترده تر اجتماعی و سیاسی تبدیل می گردند، در محدوده سیستم سرمایه داری باقی می ماند.

منتقدان محیط زیستی سرمایه داری، به عنوان یک جنبش در سالهای ۱۹۸۰ شکل گرفتند و هنوز هم وزنه مهمی در انتقاد از سرمایه داری هستند. مسلماً، چالش های اکولوژیک تغییرات هوا، آلودگی شهری، غارت اقیانوس ها و کاهش ذخایر آب، دیالکتیک بزرگ مارکسی بین خصلت اجتماعی نیروهای مولده و ماهیت بحران زای روابط مالکیت موجود را دوباره براه انداخته است: دیالکتیکی که در شمال بخاطر صنعت زدایی و پیروزی

سرمایه مالی به حالت تعلیق در آمده بود. احتمالاً تأثیر این نقد وابسته به توانایی توسعه یک مسئولیت تنظیم جمعی و در عین حال پرهیز از خواسته‌های عدم رشد عذاب آور می باشد. یک مسأله بسیار مهم، آلودگی فاجعه آمیز شهرهای چین- از جمله و بویژه پکن- و مراکز شهری در مناطق دیگر آسیا می باشد. در چین، آلودگی حتی مناطق وسیعی از خاک‌های زراعی را از بین میبرد. با افزایش تقاضا برای تنظیمات عمومی، محیط زیست گرایان می‌تواند با نقد سرمایه مالی لجام گسیخته پیوند بخورد. همانطور که دیده ایم، فقدان چنین اتحادهایی، تأکیدی بر ضعف چپ در اتلانتیک شمالی می باشد- اگر نخوانیم از دل مشغولی تقریباً غیر قابل ترمز چینی برای جبران عقب‌ماندگی اقتصادی نامی نبریم.

نقد مصرف‌گرایی می‌تواند شکل و شمایل نسل جدید را بخود گیرد. «۱۹۶۸»، جنبش جوانان محسوب می شد- یکی از شعارها، «به هیچ‌کس بالای سی باور نکنید» بود. در مقابل، در اعتراضات سال ۲۰۱۱ در شیلی و مدیترانه، و یا قیام فوری و ناگهانی برزیل در ژوئن سال ۲۰۱۲، جوانان اغلب همراه با والدین خود بودند. بحران ویرانگر نئولیبرالیسم در ارژانتین در آغاز قرن بیست و یکم منجر به تظاهرات خیابانی شدیدی از سوی بازنشستگان، که تلاش در حفظ حقوق بازنشستگی خود داشتند، گردید. یک جنبش منتقدانه می‌تواند در میان جمعیت مسن کشورهای اروپایی و ژاپن، بویژه در میان سالمندان دارو و دسته «۱۹۶۸» شکل بگیرد. این میتواند در درجه اول، اعتراض در رابطه با کیفیت زندگی- آرامش، امنیت، هنر- باشد تا نگرانی در مورد رشد اقتصادی و انباشت سرمایه. اما تاکنون این پتانسیل مواد تجربی کمی را بدست آورده است. بعید است که این موضوع کشش زیادی در خارج از اروپا و ژاپن داشته باشد، بجز شاید در منطقه پلاتا [منطقه بین ارژانتین و اروگوئه] و در میان اقلیت‌های بومی «ملیت اولیه». به احتمال زیاد، مصرف‌گرایی به عنوان دینامیک فرهنگی اصلی باقی می ماند.

نقد جنوب جهانی از سرمایه داری اتلانتیک شمالی، در جنبش فروم جامعه جهانی بیان شده است، و بشکل مبسوط تری توسط محقق پرتغالی، بواونتورا دو سوسا سانتوس، در معرفت شناختی وی از جنوب (۲۰۱۲) ارائه میشود. این به احتمال زیاد به افزایش نفوذ و تغییر جغرافیای سیاسی قدرت جهانی منجر می گردد؛ اما این نیز ممکن است با سنگر مقاومت، و نه فقط از طرف نخبگان شمال، روبرو گردد. مصرف‌گرایی، اقشار جدید گسترده ای را در جنوب با پرستش مراکز خریدی که چون قارچ میرویند، اغوا

می‌کند. سانتوس و دیگران یک فضای حیاتی را باز میکنند که شاید غرور فرهنگی شمال را شدیداً متزلزل کند. مشکل آنان این است که آنها بطور عمده کسانی را مخاطب قرار می‌دهند که از نظر آنان بازندگان آینده هستند؛ متجددین شمال. با این حال اینه جنوبی که فوروم اجتماعی جهان، به سوی سرمایه داری اترلانتیک گرفته است، احتمالاً در تفکر منتقدانه شمال بکار گرفته خواهد شد-که باید شود.

بطور خلاصه: مردمان پیش سرمایه داری برای حفظ قلمرو و وسایل معشیتی خود مبارزه می‌کنند؛ توده های «مازاد»، از استخدام رسمی در مدار تولید سرمایه داری حذف شده اند؛ کارگران تولیدی استثمار شده در مناطق شمالی و جنوبی؛ طبقات متوسط جدید و قدیم، بطور فزاینده ای گرفتار پرداخت بدهی به شرکتهای بزرگ هستند-این ها پایه اجتماعی بالقوه ای را برای نقد معاصر نظم سرمایه داری حاکم تشکیل می دهند. هر گونه پیشرفت، تقریباً بطور قطع نیازمند اتحاد بین آنها و در نتیجه بیان نگرانی های آنها میباشد. این موضوع که طبقه جدید متوسط در افریقا، آسیا و امریکای لاتین به سمت چه راهی-و یا چه راههایی-تغییر موضع دهد، حائز اهمیت حیاتی خواهد بود.

در قرن نوزدهم طبقه متوسط در حال رشد، پیشتاز توسعه سرمایه داری اروپا-امریکا محسوب میشد؛ اما دیگر نه. سرمایه مالی و شرکتهای بزرگ چند ملیتی این نقش را از مدتها قبل غصب کرده اند. در عوض، طبقه متوسط باید در جوامع بشدت پولاریزه شده امروز بی طرف نباشد، یا با الیگارشی حاکم بر علیه فقرا، و یا با مردم بر علیه اقلیت حاکم. هر گونه نقد عملی از سرمایه داری قرن بیست و یکم، باید حمایت بخش عمده ای از طبقه متوسط را، از طریق طرح بعضی از نگرانی های اصلی آن و تلاش در فرموله کردن آنها در جهتی انتقادی و مساوات طلبانه، بسوی خود جلب کند. این امر احترام به ارزش های اصیل طبقه متوسط در مورد کار سخت، اعتماد بنفس، عقلانیت و عدالت را بدنبال خواهد آورد. سازگاری با این تشویش ها و نگرانی ها، با خواسته های مردمی برای در برداری و برابری، و ناهمسازی با شیوه های نخبگان مالی بی پروا، همدمان و رفقای سرمایه داران و رژیم های فاسد و مستبد، بایستی بخوبی طرح و اجرا شود. طبقات متوسط-و بطور خاص اجزا حقوق بگیر و پیشه وران-بطور بالقوه می توانند به نقد فرهنگی سرمایه داری، بخصوص نگرانی های محیط زیستی و کیفیت زندگی بپردازند. هر چند که، با توجه به ناپایداری سیاسی طبقه متوسط، هر نوع دگرگونی مترقی، نیاز به بسیج نیروی

مردمی اکثریت در بین دو جریان اجتماعی اول که در بالا ذکر شد، دارد: مردمان مورد هجوم قرار گرفته یا مطرودین پیش-سرمایه داری، و کارگرانی که از خود در حوزه تولید دفاع می کنند.

بر گرفته از نیو لغت ریویو شماره ۸۵- ژانویه ۲۰۱۴